

## فضائل خاتم الانبیاء (ص) در مناقب منسوب به محیی الدین عربی

سید علی طباطبایی<sup>۱</sup>

### چکیده

مناقب ائمه‌ی اثنی عشریه منسوب به محیی الدین ابن عربی، مناقب و فضائل خاندان نبوی را با زبانی شیرین به تصویر کشیده است؛ این نوشتار فضائل پیامبر اعظم (ص) را بر پایه‌ی این اثر مورد توجه قرار داده است. از این منظر پیامبر اعظم (ص) اصل وجود در عالم امکان، رساترین برهان بر وجود خداوند متعال، غایت الغایات، روح الارواح و رحمت برای عالمیان است. تعابیر بلند دیگری نیز در شأن این یگانه‌ی عالم امکان در آن ذکر شده است. در مجموع آنچه در این اثر نفیس آمده است با احادیث و سخنان خاندان پیامبر و اعتقادات شیعی سازگار است؛ رجوع به سخنان اندیشمندان بزرگ و ژرف اندیش در صحت این ادعا تردیدی باقی نمی‌گذارد.

**کلید واژگان:** پیامبر اعظم (ص)، محیی الدین ابن عربی، مناقب ائمه‌ی اثنی عشریه، فضائل پیامبر اعظم (ص).

## مقدمه

در مناقب ائمه‌ی اثنی عشریه که منسوب به محیی‌الدین عربی است پیرامون ائمه اطهار، تعابیر بلند و عمیقی بیان شده است که هم با اعتقادات برهانی شیعی ما هماهنگ است و هم یک دوره عرفان اسلامی و حکمت متعالیه است. به حول و قوه‌ی الهی، در این نوشتار، شرح کوتاهی پیرامون آنچه که مربوط به ذات مقدس رسول خدا<sup>(ص)</sup> است در چهارده فصل به پیشگاه راهیان کوی ولایت و درایت تقدیم می‌شود. تعبیر نورانی مورد نظر چنین است:

«صَلَوَاتُ اللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَحَمَلَةُ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَصْلِ الْوُجُودِ وَ عَيْنِ الشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودِ، أَوَّلِ الْأَوَائِلِ وَ أَدَلِّ الدَّلَائِلِ وَ مَبْدَأِ الْأَزَلِيِّ وَ مُنْتَهَى الْعُرُوجِ الْكَمَالِيِّ، غَايَةِ الْغَايَاتِ، الْمُتَعَيِّنِ بِالنَّشْنَاتِ، أَبِ الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّةٍ وَأَمَّ الْأِمْكَانِ بِقَابِلِيَّةٍ، الْمَثَلِ الْأَعْلَى الْإِلَهِيِّ، هَيُولِي الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِي، رُوحِ الْأَرْوَاحِ وَ نُورِ الْأَشْبَاحِ، خَالِقِ أَصْبَاحِ الْغَيْبِ، رَافِعِ ظُلْمَةِ الرَّيْبِ، مُحْتَدِ التَّسْعَةِ وَ التَّسْعِينَ، رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، سَيِّدِنَا فِي الْوُجُودِ، صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ، الْمُبْرَقِعِ بِالْعَمَاءِ، حَبِيبِ اللَّهِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفِيِّ<sup>(ص)</sup>».

## فصل اول: اصل الوجود و عین الشاهد و المشهود

حقیقت محمدی<sup>(ص)</sup> اصل هستی است، اصالت هستی برای او است، این حقیقت با صادر نخستین اتحاد وجودی دارد، «اصل الوجود» یعنی تعین اول، همان حقیقتی که تجلی حق تعالی در حقایق امکانیه از طریق عین ثابت او حاصل است؛ او مجلای فیض وجود است. از عین ثابت او استمداد به جمیع موجودات می‌رسد. جمیع عوالم اجسام و ارواح، پدیده‌ی ظهور و تجلیات اوست؛ به اعتبار تقرّر علمی در حضرت علمیه، واسطه‌ی ظهور عقل اول است و عقل اول تجلی اوست، به لحاظ اصل بودن در هستی، هم واسطه‌ی در آفرینش حقایق است و هم صاحب مقام شفاعت تامّه.

بر این اساس که اصالت هستی برای اوست، باطن حقیقت محمدی<sup>(ص)</sup> که اسم اعظم است واسطه‌ی ظهور اسماء است، پس منشأ تعینات اسمائی نیز همین حقیقت خواهد بود؛ روح حقیقت محمدی<sup>(ص)</sup>، اثر اول او ظهور تفصیلی تعینات اسماء و صفات و اعیان ثابته



است. این حقیقت می‌شود مظهر اتمّ «هو الأوّل و الآخر» (الحدید، ۳)، و چون اسم اعظم الهی است «بِكُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِكُمْ يَخْتَمُّ»، (زیارت جامعه کبیره) خداوند سبحان به واسطه‌ی شما افتتاح و ایجاد عالم نمود و به شما نیز ختم کتاب آفرینش فرمود.

خاتم انبیا<sup>(ص)</sup> جلوه نور خداست، «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، (نور، ۳۵) لذا در پیشگاه این حقیقت و آل طاهرین او عرض می‌شود: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بُنُورِكُمْ»، (زیارت جامعه کبیره) زمین به نور شما روشن شد، یعنی عالم امکان به واسطه‌ی شما مزین به نور وجود شد، پس این حقیقت می‌شود مشرق حقایق الهی، تمام فیوضات رحمانی از این مشرق طلوع می‌کند؛ لذا این حقیقت می‌شود اصل در وجود، بر همین اساس مرحوم صدرالمتألهین شیرازی<sup>(۵)</sup> در ذیل کریمه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)، (احزاب، ۶) می‌فرماید: «لأنّه الاصلُ في الوجود و المؤمنون تابعون له في المقام الحمد».

جناب شیخ محمود شبستری در گلشن راز، چه نیکو و پرمغز افاده فرمود:

|                              |                                |                        |
|------------------------------|--------------------------------|------------------------|
| وز ایشان سید ما گشته سالار   | هم او اول هم او آخر در این کار | دلیل و رهنمای کاروانند |
| احد در میم احمد گشته ظاهر    | در این دور آمد اول عین آخر     |                        |
| بر او ختم آمده پایان این راه | در او منزل شده ادعوا الی الله  |                        |
| مقام دلگشایش جمع جمع است     | جمال جان‌فزایش شمع جمع است     |                        |
| شده او پیش و دلها جمله در پی | گرفته دست جانها دامن وی        |                        |

جناب صائن الدین علی تُرکه اصفهانی بر این ابیات شرحی دارد که جهت آشنایی با مضامین آنها، به اختصار ذکر می‌شود؛ در سیر و سلوک صوری و معنوی، هر نبی نسبت به قوم خود، پیشوا و رهنمای طالبان و سالکان است؛ ولی حضرت رسول علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات به جهت جامعیت و خاتمیت، سالار و پیشوای مطلق است، نه مقید و مخصوص یک قوم، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ»، (سبأ، ۲۸) و آن حضرت به اعتبار علّت غایی بودن در نظام هستی، به حسب رتبه و مرتبه اول است: «لولاک لما خلقت الافلاک» و به حسب صورت و ظاهر، آن حضرت، آخر است، یعنی: بعد از همه‌ی انبیاء است: «لا نبیّ بعدی».

«احد در میم احمد گشته ظاهر» غرض از این سخن، اثبات جمعیت و ختمیت

کمالات در تعین محمدی<sup>(ص)</sup> است؛ زیرا تعین محمدی<sup>(ص)</sup>، صورت کمال تفصیلی است و تعینات انبیا، اسباب و معدّات آن تعین است.

«بر او ختم آمده پایان این راه»، غرض آن است که همه‌ی کمالات انبیا سابق برای حضرت ختمی<sup>(ص)</sup> بوده و از این جهت است که وجود مقدس آن حضرت، علّت غایی مجموع موجودات است «لولاك لما خلقت الافلاك»، چه این که ذات مظهر ایشان فرمود: «من رأنی فقد رای الحق».

«در او منزل شده ادعوا الی الله»، مقصود، کمال جامعیت و ختمیت است، یعنی: بر وجود حضرت خاتم<sup>(ص)</sup> مجموع کمالات و هدایت‌ها و رهنمایی‌ها ختم شده است و پیشوای دعوت کردن به جانب حق، خود مقام اوست و مجموع دانایان که در دوره‌ی ظهور او آمده‌اند و می‌آیند، مظهر و متمم کمالات خاصه اویند.

«مقام دلگشایش جمع جمع است»، جناب شبستری مجموع کمالاتی را که جمیع انبیا عظام الهی داشته‌اند، جمع‌الجمع و مقام دلگشای حضرت خاتم<sup>(ص)</sup> نامیده است؛ زیرا دلگشایی به اعتبار ملاحظه‌ی فوقیت کمال شخصیه‌ی او بر جمعیت کمالات انبیا است. «جمال جان‌فزایش شمع جمع است»، یعنی جمال با کمال رسول خدا<sup>(ص)</sup> که به حُسن سیرت و صورت آراسته است، شمع جمع سالکان و طالبان است که به روشنایی آن شمع، راه از چاه تمیز داده می‌شود.

«شده او پیش و دلها جمله در پی»، یعنی رسول خدا<sup>(ص)</sup> پیشوای جمیع سالکان و صاحب‌دلان است، دل‌های جمله و جان‌های همه، در آداب ادای شریعت و طریقت و حقیقت پیروی او کرده‌اند و می‌کنند. از آن رو که شریعت و طریقت و حقیقت به اصالت، خاصه‌ی اوست؛ چنان که خود می‌فرماید: «الشريعةُ اقوالی و الطریقهُ احوالی و الحقیقهُ حالی»، (جامع الاسرار، ۳۴۶)

«عین الشاهد و المشهود»، این عینیت شاهد با مشهود را شارح مناقب با یک تمثیل عرفانی تبیین نموده است؛ سرمایه و مواد تمامی حروف و کلماتی که تفهیم و تفهّم بر پایه‌ی آنها شکل می‌گیرد، آن هوایی است که از فضای حلق بیرون می‌آید و از مخارج هر یک از حروف بیست و هشتگانه (عربی) می‌گذرد و در هر مخرجی از مخارج معین، حرفی از حروف تهجّی تولید می‌شود؛ و هر حرفی نیز هیأت مخصوصی به خود می‌گیرد که موجب امتیاز آن است و به واسطه‌ی این امتیازات مختلف، از آن ماده‌ی واحده، حروف متعدّد ایجاد می‌شود.



در واقع، اگر با نظر دقیق بنگریم تمامی این حروف مختلف که هیئت های مختلف پوشیده‌اند، همان هوایی است که به سبب اختلاف مخارج و عروض هیئت های مختلف، اسامی و امتیازات متعدد حاصل نموده‌اند.

تأثیر گذاری صادر اول نیز مانند آن هوای تنفسی است؛ آن، یک حقیقت منبسطی است که آن را به اعتبارهای مختلف، ظلّ ممدود و وجود منبسط و نَفَسِ رحمانی می‌گویند. این حقیقت، مانند هوای تنفسی، بر ماهیات مختلفیه ممکنات عبور نموده و بر حسب استعداد آن ماهیات، در هر معبری از معابر، تشکلی حاصل کرده و در هر مرتبه‌ی از مراتب تعینی گرفته است.

### ارتباط صادر نخستین و وجود منبسط با موجودات عالم

برای بیان ارتباط صادر نخستین با موجودات عالم می‌توان گفت که اگر حقیقت صادر اوّل با این تعین که حادث شده است، متحد و عین هم لحاظ شود، این صحیح خواهد بود، همان‌گونه که حروف تهجّی نیز به یک اعتبار عین هوای تنفسی است. در این اعتبار، شاهد و مشهود متحد خواهند بود. و اگر بین آن حقیقت و این تعین که هیئت عارضی است، تفکیک لحاظ گردد و آن حقیقت بدون تعین و مجرد از آن، اعتبار شود، باز هم صحیح خواهد بود؛ در این صورت می‌توان گفت که این حقیقت، ماده و هیولای این تعینات است. و نیز می‌توان گفت که این حقیقت فاعل این تعینات و موجد این حروف است، پس صادر اوّل که حقیقت محمّدی، فیض مقدس و وجود منبسط است، نسبت به تمامی موجودات که از تعینات آن هستند، دارای این دو اعتبار خواهد بود (شرح مناقب، ۴۰).

### فصل دوم: اوّل الاوائل و ادلّ الدلائل

تعبیر «اوّل الاوائل و ادلّ الدلائل»، حاکی از آن است که وجود مقدّس خاتم انبیاء<sup>(ص)</sup>، نسبت به موجودات اوّل نیز «اوّل» است و در میان همه دلائل، محکم‌ترین دلیل مبنی بر هستی ذات اقدس اله دانسته می‌شود. اوّل بودن ذات مقدس آن حضرت از جهات مختلف است: نخست این که او در نظام هستی، علّت غایی است؛ و دیگر این که آن حقیقت، ماده و هیولای تعینات غیرمتناهی در جهان هستی است؛ و جهت سوم این که آن حقیقت، به اذن الله، فاعل و موجد این تعینات است و همه عوالم امکان از تجلیات اوست؛ حتی عقل اوّلین

حسنة از حسنات او به شمار می رود. در روایات خاندان نبوی نیز چنین اولیتی به حضرت خاتم<sup>(ص)</sup> نسبت داده شده است:

«عن جعفر بن محمد الصادق، عن ابيه، عن جدّه، عن ابيه، عن علي بن ابي طالب<sup>(ع)</sup> انه قال: انّ الله تبارك و تعالي خلق نور محمّد<sup>(ص)</sup> قبل ان يخلق السماوات و الارض و العرش و الكرسي و اللّوح و القلم و الجنّة و النار و قبل ان يخلق آدم و نوحاً و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و موسي و عيسي و داود و سليمان» (بحار الانوار، ۱۵، ۴).

این جهت که نور مقدس محمّدی<sup>(ص)</sup>، تعین اول و همه تعینات جهان هستی به برکت تجلّی اوست، عالم امکان، عالم محمّدی<sup>(ص)</sup> است و این عصر، عصر تجلیات او، عصر محمّدی<sup>(ص)</sup> است. در اشاره به این مطلب لطیف چنین روایت شده است: «قال رسول الله<sup>(ص)</sup>: خلقني الله نوراً تحت العرش قبل ان يخلق آدم<sup>(ع)</sup> باثني عشر ألف سنة» (همان، ۷)، این دوازده هزار سال بیان کثرت است و این «قلبیت»، از جهت زمان نیست؛ زیرا قبل و بعد زمانی دلیل شرافت نیست، و بعید نیست که قبلیت و بعدیت همان تقدم و تأخر علی باشد. زیرا صادر نخستین نسبت به صواد بعد، جنبه علیّت دارد.

#### افتتاح و ختم آفرینش به واسطه حقیقت ختمی مرتبت<sup>(ص)</sup> و خاندان پاکش

در روایتی آمده است: «عن النبي<sup>(ص)</sup> قال: انّ الله خلقني و خلق عليّاً و فاطمة و الحسن و الحسين قبل ان يخلق آدم<sup>(ع)</sup> حين لا سماء منبّية و لا ارض مدحّية، و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا قمر و لا جنّة و لا نار» (همان، ۱۰).

این حدیث نورانی ناظر به دو مطلب مهم است: اول این که: وجود مطهر رسول خدا<sup>(ص)</sup> و آل معصوم او یک حقیقت و از یک نوراند؛ مطلب دیگر این که: وجود مبارک امام هادی دهمین نیر فروزان برج امامت در زیارت شریف جامعه‌ی کبیره فرمود: «بِكُمْ فَتَحَ اللهُ و بِكُمْ يَخْتِمُ» خدا به واسطه شما افتتاح عالم ایجاد، نمود و به شما نیز ختم کتاب آفرینش فرمود، زیرا اهل بیت عصمت و طهارت: صورت تمامیه‌ی عالم امکانند و وجود عالم به تبع وجود آنها، خلق شده است، حُبّ آنها سبب نیل به حق تعالی و حشر با آنها، علت رسیدن به مقامات عالیه است، اینها غایت خلقت خلاقند و چون علت غایی به علت فاعلی باز می‌گردد،

لذا مبدأ وجود و نهایت و غایتِ عالمِ ایجاد، اهل بیت عصمت و طهارتند.

### فصل سوم: مبدأ انوار الازلی

ذات مقدس خاتم انبیاء<sup>(ص)</sup> مبدأ انوار مجردهی ازلیه است، بیان مطلب این که عین ثابت محمدی<sup>(ص)</sup> با اسم اعظم، در وجود خارجی اتحاد دارد، و به اعتبار این اتحاد، در جمیع مظاهر متجلی است و فیض و نور از وجود پاک او به جمیع موجودات می رسد و او مربی جمیع صور و مظاهر عالم وجود است. و چون حقایق عالم دارای جهات ظهور و جهات بطونند، به اعتبار مظهریت اسم ظاهر، بلکه به اعتبار ظهور ذات، مربی و مبدأ فیوضات و به حسب باطن، حقیقت و ذات و مربی باطن ذات حقایق است؛ همچنین اتحاد آن با اسم اعظم که جامع جمیع اسماء است، موجب تجلی آن در جمیع حقایق و ما سوی الله است. به این لحاظ است که آن حقیقت، مبدأ انوار و فیوضات و وجودات است و فیض وجود از مجرای وجودی او به جهان امکان می رسد.

در بیان مبدأ انوار بودن حقیقت ختمی مرتبت<sup>(ص)</sup>، روایتی مبسوط و نورانی از وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup> در کتاب بحار الانوار نقل شده است که بعضی از جملات آن تبرکاً در این فصل بیان می شود. امام المتقین علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup>، در اشاره به این مطلب می فرماید:

تَمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ<sup>(ص)</sup> عَشْرِينَ بَحْرًا مِنْ نُورٍ، فِي كُلِّ بَحْرٍ عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، تَمَّ قَالَ لِنُورِ مُحَمَّدٍ<sup>(ص)</sup> أَنْزَلَ فِي بَحْرِ الْعَزَّةِ فِتْرَةَ، تَمَّ فِي بَحْرِ الصَّبْرِ، تَمَّ فِي بَحْرِ الْخُشُوعِ، تَمَّ فِي بَحْرِ التَّوَضُّعِ، تَمَّ فِي بَحْرِ الرِّضَا، تَمَّ فِي بَحْرِ الْوَفَاءِ، تَمَّ فِي بَحْرِ الْحِلْمِ، تَمَّ فِي بَحْرِ التَّقْوَى، تَمَّ فِي بَحْرِ الْخَشْيَةِ، تَمَّ فِي بَحْرِ الْإِنَابَةِ... فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ آخِرِ الْبَحْرِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا حَبِيبِي يَا سَيِّدَ رُسُلِي، يَا أَوَّلَ مَخْلُوقَاتِي وَ يَا آخِرَ رُسُلِي أَنْتَ الشَّفِيعُ يَوْمَ الْحَشْرِ، فَخَرَّ النُّورُ سَاجِدًا، تَمَّ قَامَ فَقَطَّرَتْ مِنْهُ قَطْرَاتٌ كَانَتْ عِدْدهَا مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عَشْرِينَ أَلْفَ قَطْرَةٍ فَخَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مِنْ نُورِهِ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَلَمَّا تَكَامَلَتْ الْأَنْوَارُ صَارَتْ تَطُوفٌ حَوْلَ نُورِ مُحَمَّدٍ<sup>(ص)</sup> كَمَا تَطُوفُ الْحِجَاجُ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ (بحار الانوار، ۱۵، ۲۹).



بر پایه‌ی این نقل، خداوند سبحان از حقیقت نور حضرت ختمی مرتبت<sup>(ص)</sup> بیست دریای نور خلق کرد که در هر یک از آنها علوم فراوانی است که غیر خدای سبحان احدی آن را نمی‌داند. سپس به حقیقت محمدی<sup>(ص)</sup> امر به نزول در این انوار فرمود، وقتی آن حضرت در همه این دریاها نور نزول کرد، آنگاه خدای سبحان به حضرت خاتم<sup>(ص)</sup> فرمود: ای حبیب من و ای سید و سالار انبیاء و ای اولین مخلوق و آخرین رسول من! شفیع روز محشر تویی، آن‌گاه حقیقت نور محمدی<sup>(ص)</sup> در مقام خشوع تامّ قرار گرفت؛ سپس رشحاتی از نور او و قطراتی از حقیقت او باریدن گرفت که عدد آن رشحات صد و بیست و چهار هزار قطره بود؛ بدین طریق خداوند سبحان، از هر رشحه و قطره از نور او یک نبی از انبیاء را خلق نمود. وقتی آن انوار تکامل یافت، همان طوری که حجاج حول بیت الله الحرام طائف می‌شوند و طواف می‌کنند، همه‌ی انبیاء حول نور حضرت محمد<sup>(ص)</sup> طائف شدند. در ادامه‌ی حدیث امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> می‌فرماید:

«ثُمَّ خَلَقَ مِنْ نُورِ مُحَمَّدٍ<sup>(ص)</sup> جَوْهَرَةً، وَقَسَمَهَا قَسَمَيْنِ، فَنظَرَ إِلَى الْقِسْمِ الْأَوَّلِ بَعَيْنَ الْهَيْبَةِ فَصَارَ مَاءً عَذْبًا، وَنظَرَ إِلَى الْقِسْمِ الثَّانِيِ بَعَيْنَ الشَّفَقَةِ فَخَلَقَ مِنْهَا الْعَرْشَ فَاسْتَوَى عَلِيٌّ وَجْهَ الْمَاءِ، فَخَلَقَ الْكُرْسِيَّ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِ الْكُرْسِيِّ اللَّوْحَ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِ اللَّوْحِ الْقَلَمَ، وَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ تَوْحِيدِي، فَبَقِيَ الْقَلَمُ أَلْفَ عَامٍ سَكْرَانَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: اكْتُبْ، قَالَ: يَا رَبِّ وَمَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» فَلَمَّا سَمِعَ الْقَلَمُ اسْمَ مُحَمَّدٍ<sup>(ص)</sup> خَرَّ سَاجِدًا، وَقَالَ: سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْعَظِيمِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ وَكَتَبَ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ وَمَنْ مُحَمَّدٌ الَّذِي قَرَنْتَ اسْمَهُ بِاسْمِكَ وَذَكَرَهُ بِذِكْرِكَ؟ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا قَلَمُ فَلَوْلَاهُ مَا خَلَقْتُكَ، وَلَا خَلَقْتُ خَلْقِي إِلَّا لِأَجَلِهِ، فَهُوَ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ، وَ سِرَاجٌ مُنِيرٌ وَ شَفِيعٌ وَ حَبِيبٌ، فَعِنْدَ ذَلِكَ انْشَقَّ الْقَلَمُ مِنْ حَلَاوَةِ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ<sup>(ص)</sup>...» (همان).

سپس خداوند سبحان از نور حقیقت محمدی<sup>(ص)</sup> گوهری نورانی خلق نمود و آن را دو قسم کرد؛ به یک قسم آن با دیده‌ی هیبت نظر کرد و آن، آب صاف گردید و به قسم دیگر با دیده‌ی شفقت نظر کرد و از آن عرش را خلق نمود و از نور عرش، کرسی و از نور





کرسی، لوح و از نور لوح، قلم را آفرید و به حقیقت قلم امر کرد که توحید مرا بنگار، از این امر توحیدی، حقیقت قلم مدهوش گردید. بعد از آن، از ذات اقدس اله پرسید: چه بنگارم؟ فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، حقیقت قلم وقتی این کلمه طیبه را شنید، خضوع کامل نمود و این تسبیح را در حال سجود تکوینی، ذکر کرد: «سبحان الواحد القهار، سبحان العظيم الاعظم»؛ آن‌گاه این کلمه طیبه را در باطن عالم نگاشت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله».

سپس حقیقت قلم، از حق تعالی درباره‌ی حقیقت محمدی (ص) پرسید: کیست که اسم او با اسم تو و ذکر او با ذکر تو، همراه است؟ «خداوند سبحان فرمود: اگر حقیقت محمدی (ص) نبود، تو را خلق نمی‌کردم. او علت غایی آفرینش است؛ همه موجودات عالم آفرینش را به‌خاطر او آفریدم؛ آن حضرت بشیر و نذیر، و سراج منیر و شفیع و حبيب است. پس چون حقیقت محمدیه (ص) کاملترین مخلوق است، لذا مبدأ پیدایش سایر موجودات و واسطه فیض سایر موجودات امکانی خواهد بود.

البته این حدیث نورانی، ناظر به مراتب مختلف در عالم آفرینش است و فهم اسرار آن، از غوامض معارف الهی و مختص محققان اهل توحید است؛ این نوشتار، بر پایه دیگر سخنان خاندان پیامبر، تنها سطح نازلی از معنای آن را در بر دارد.

### فصل چهارم: منتهی العروج الکمالی

عالی‌ترین مرتبه‌ی عروج خاتم (ص)، مقام جمع الجمع است که غایة القصوای مراحل انسانی است این مقام جمعیت، مقام رفیع و عالی است که مرتبه‌ای بالاتر از آن برای احدی نیست و این مرتبه از عروج، جایگاه عظیمی است که هیچ یک از انبیاء را به آن درجه راهی نیست؛ این مرتبه، نهایت عروج و صعود است که فوق آن نهایی نیست. این همان «مقام محمود» است؛ همان «معراج معنوی و وصول حقیقی» است، همان سیر مقام «أو ادنی» است.

### کلام جناب سید حیدر آملی پیرامون مقام «أو ادنی»

«وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم، ۷) جناب سید حیدر

آملی در جامع الاسرار، پیرامون این آیات می‌فرماید:

و آن پیامبر یا جبریل در افق اعلی بود، و هر دو احتمال صحیح است؛ زیرا اگر پیامبر در افق اعلی نبود، ممکن نبود که جبریل به این طریق (به صورت حقیقی) او را از چیزهایی آگاه کند. و منظور از افق اعلی، نهایت مراتب عالم کثرت و اول مرتبه‌ی حضرت احدیت یعنی نهایت سیر انبیاء و اولیاء الهی است. سپس پیامبر به حضرت احدیت یعنی به حضرت ذات نزدیک شد و به آن تعلق یافت، در حالی که قرب او به اندازه دو قوس بود، این اشاره به دو قوس امکان و وجوب است که از طریق خط میان دایره‌ی وجود که آن را به دو نیم دایره تقسیم می‌کند، متعین شده‌اند... و خلاصه این که قرب پیامبر در آن حال مانع مشاهده‌ی غیر گردید و غیر، به طور مطلق از میان برداشته شد و منظور و مشهود پیامبر، وجود و حقیقتی واحد گردید؛ و او به مقام «او ادنی» که مقام وحدت ذاتیه و مشاهده‌ی حضرت احدیت است، بار یافت. در این مقام همه‌ی حجاب‌ها از میان رفت و پیامبر این استحقاق را پیدا کرد تا بدون واسطه جبریل، وحی را از حضرت حق آخذ کند.<sup>۱</sup> (جامع الاسرار و...، ۲۹۳).

۱- «وهو بالافق الاعلی» ای کان ذلك الوقت هذا النبي بالافق الاعلی او جبرئیل، وكلاهما صحیح، لانه لو لم يكن (النبي) في الافق الاعلی، لما كان جبرئیل يتمكن من تعليمه بهذا الوجه، اي علي صورته الحقیقیة، والافق الاعلی هو نهاية مراتب عالم الكثرة و اول مرتبة الحضرة الواحديّة، التي هي نهاية اقدام الانبياء والاولياء: ثم دني، النبي الي الحضرة الاحديّة، التي هي حضرة الذات، «فتدلّي» اي تعلق بما «فكان قاب قوسين أو أدني» اي فكان قربة في هذا الحال الي حضرة الله تعالی «قاب قوسين» و القاب هو القرب يعني (كان قربه) بمقدار قوسين، وهذا اشارة الي قوسي الامكان والوجوب، بسبب الخطّ الموهوم بين دائرة الوجود، القاطع الدائرة بنصفين، المشار اليه في قول الامام<sup>(ع)</sup> محو الموهوم مع صحو المعلوم» وبالجملة (كان قرب النبي في هذا الحال مانعاً له) عن مشاهدة «الغير» حتي ارتفع الغير عن نظر مطلقاً وصار منظوره ومشهوده وجوداً واحداً وحقیقةً واحدةً ووصل الي مقام «أو أدني» الذي هو مقام الوحدة الذاتيّة و مشاهدة الحضرة الاحديّة و ارتفعت الحجب بالكليّة وصار مستحقاً ان يأخذ الوحي من الحق بلا واسطة جبرئیل لقول جبرئیل: «لو دنوت ائمةً لاحتقرت»

## فصل پنجم: غایة الغایات، المتعین بالتشآت

وجود مطهر رسول خدا<sup>(ص)</sup>، همان طوری که مبدأ المبادی است، یعنی موجودات جهان خارج تجلیات نور اوست، غایة الغایات نیز است و به همین لحاظ در هر نشئه‌ای از نشآت وجودی، متعین به تعین مخصوص آن نشئه است.

حقیقت محمدیه که اولین تکثر و تعین از تجلی احدی ذات اقدس اله در عالم است مبدأ جمیع کثرات و منشأ جمیع فعلیات و مفتاح باب خیرات و برکات در عوالم وجود از عنصری و مثالی و مراتب روحی و عقلی است و همین حقیقت در قوس صعودی موجودات، غایة الغایات است، به این بیان که اول متعین در حضرت علمیه، از برای استیفای جمیع مراتب وجودی، به صورت حقایق خارجی از موطن علم متنزل و منسب به احکام جمیع موجودات گردیده است و انتهای سیر خود را که استقرار در رحم باشد، پیموده و به حکم لزوم رجوع حقایق به بدایت وجود، از مقام نطفه، ترقی و استکمال نموده و به اصل اول خود که مقام تعین اول باشد، متصل می‌گردد؛ لذا تمام موجودات جهان خارج که شئون وجودی و فیوضات رحمانی تعین اول و حقیقت محمدی<sup>(ص)</sup> هستند. در قوس صعود به او برمی‌گردند و او می‌شود غایة الغایات و در آن سیر نزول و صعود در هر نشئه‌ای تعین یافته و متعین در نشآت می‌گردد.

## فصل ششم: اب الاکوان بفاعلیته و أم الامکان بقابلیته

ذات مقدس خاتم انبیاء<sup>(ص)</sup> به واسطه‌ی جهت فاعلیت که جنبه‌ی ما یلی الریبه است، پدر روحانی موجودات است، چنان که به واسطه‌ی جهت قابلیت فیوضات که جنبه نفسیه است، مادر عالم امکان می‌باشد.

اصلی‌ترین بحث در این فصل آن است که خدای سبحان رتبه‌ی فاعلیت و تأثیر در جهان را به رسول گرامی اسلام اعطاء نموده است، چون عین ثابت آن حضرت اقتضای عبودیت تامه را دارا بوده و در اعتلای وجودی با نفس رحمانی اتحاد وجودی پیدا کرده است و چون همه کلمات نوریه نظام وجود بر آن رق منشور متنقش‌اند و همه موجودات جهان خارج شئون آن صادر اول هستند و از او جدایی ندارند. لذا همه کلمات وجودی جهان خارج نیز می‌شوند شئون این انسان خاتم، یعنی: همه کلمات نوریه موجودات خارجی از این نور



ایجاد شدند.

بر این اساس خداوند سبحان رتبه‌ی فاعلیت را که معطی کمال کلّ اهل عالم و واسطه‌ی فیض بودن است به حضرت ختمی<sup>(ص)</sup> اعطاء نموده است که جمیع ارواح و مظاهر آنها از این نور وجود یافتند، رتبه فاعلیت و تأثیر، همان مقام خلافت الهی است که آن حضرت خلیفه الله و صاحب مقام کن است، لذا می‌تواند به اذن الله در ماده‌ی کائنات تصرف کند و به محض انشاء، آن فعل متحقق می‌گردد.

این انسان به فعلیت رسیده‌ای که با نفس رحمانی اتحاد وجودی پیدا کرده است و ام‌الکتاب که عقل اول است و کتاب مبین که نفس کلّ است، شأنی از شئون او و کتاب محو و اثبات و مادون نفس کلّ، طوری از اطوار او می‌گردند، این انسان کامل و خلیفه الله، که خلیفه باید در حدّ قابل قبولی به صفات مستخلف عنه، متّصف باشد. از این رو، حقیقت محمدیه<sup>(ص)</sup>، صاحب مقام و رتبه کن بوده «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، (یس، ۸۲) و تمام اسماء تکوینی و عینی به نحو کمال در او متحقق است.

جناب محیی‌الدین عربی در فص محمدیه<sup>(ص)</sup> از فصوص الحکم و علامه قیصری در شرح آن، پیرامون اعطاء رتبه‌ی فاعلیت به حضرت ختمی<sup>(ص)</sup> می‌فرماید:

«وَمَا خُلِقَ رَسُولُ اللَّهِ<sup>(ص)</sup> عَبْدًا بِالْإِصَالَةِ، لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ قَطُّ إِلَى السِّيَادَةِ، مِرَاعَاةً لِمَا تَقْتَضِيهِ عَيْنُهُ الثَّابِتَةُ مِنَ الْعِبُودِيَّةِ الذَّاتِيَّةِ الْحَاصِلَةِ مِنَ التَّعْيِينِ وَ التَّقْيِيدِ وَ حِفْظًا لِلْأَدَبِ مَعَ الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ، بَلْ لَمْ يَزَلْ سَاجِدًا لِرَبِّهِ مُتَذَلِّلًا لِحَضْرَتِهِ، وَاقِفًا مَعَ كَوْنِهِ مُنْفَعَلًا، أَيِ وَاقِفًا فِي مَقَامِ عِبُودِيَّتِهِ وَ مَرْتَبَةِ انْفِعَالِيَّتِهِ، حَتَّى كَوَّنَ اللَّهُ عَنْهُ مَا كَوَّنَ، أَيِ حَتَّى وَجَدَ اللَّهُ مِنْ رُوحِهِ جَمِيعَ الْأَرْوَاحِ وَ مَظَاهِرِهَا. فَأَعْطَاهُ رَتَبَةَ الْفَاعِلِيَّةِ، بِأَنْ جَعَلَهُ خَلِيفَةً لِلْعَالَمِ، مُتَصَرِّفًا فِي الْوُجُودِ الْعَيْنِيِّ مُعْطِيًا لِكُلِّ مِنْ أَهْلِ الْعَالَمِ كِمَالَهُ.»

استاد عظیم الشأن حضرت آیت الله حسن زاده آملی دامت برکاته، در مُمِدَّ الْهَمَمِ، پیرامون این گفتار شیخ اکبر محیی‌الدین عربی، می‌فرماید:

«چون خداوند رسول الله<sup>(ص)</sup> را در اصل جبلت و خلقتش عبد آفریده است (که منفعل و متأثر از سید و مولای خود است و اقتضای عین ثابتش عبودیت ذاتی حاصل از تعین و تقید و حفظ ادب با حضرت الهیه است)،



هیچ‌گاه سر خود را به سوی سیادت برنداشت، بلکه همواره از جهت عبودیتش ساجد رب خود و متذلل حضرتش و واقف در مقام عبودیتش به مرتبه‌ی انفعالش بود تا آنجا که خداوند تکوین فرمود از او آنچه را که تکوین فرمود.

خداوند، همه ارواح و مظاهر آنها را از روح حضرت ختمی<sup>(ص)</sup> ایجاد کرد، در حدیث آمده‌است که اولین مخلوق عقل است و این عقل، روح آن جناب است که فرمود: «اول ما خلق الله نوری». پس خداوند او را رتبه‌ی فاعلیت و تأثیر در عالم انفاس - یعنی ارواح - داده است، انفاسی که بوهای خوش و کلمات وجودیه‌ی طیبه‌اند. پس خداوند طیب را محبوب او گردانید.

خلاصه سخن این که: عبد از مولای خود، منفعل و در پیشگاه او، همواره ساجد و متذلل است. چون عین ثابت رسول خاتم، اقتضای عبودیت تامه دارد، او هیچ‌گاه در فعل و قول، سرش را به سوی سیادت نمی‌افرازد و در اعتلای وجود خود در قوس صعود، اول مخلوق است و همه کلمات نوریه موجودات خارجی، از این نور ایجاد شده‌اند. خداوند سبحان به رسول‌الله، رتبه‌ی فاعلیت داد؛ از این رو، او معطی کمال کل اهل عالم و واسطه‌ی فیض است و جمیع ارواح و مظاهر آنها از نور وجود او، وجود یافتند. عالم انفاس یعنی ارواح که هم انفاس مافوق بودند و هم به انفاسشان در وجود ظاهری شهادی مؤثرند و روایح طیبیه‌ی وجودیه‌ی شهادیه، از این انفاس طیبیه‌ی ارواح ظاهر شده‌است؛ یعنی این انفاس که خود روایح طیبه‌اند مبادی موجودات شهادیه‌اند و خود ارواح، روایح طیبیه‌ی وجودیه‌ی اعیان ازلیه‌ی علمیه می‌باشند.

در پیش دانستیم که طبیعت کلیه‌ی روحانیه، یعنی صادر نخستین که رقی منشور همه‌ی ارواح و مظاهر آنهاست، حامل ارواح و مظاهر آنها نیز هست؛ پس جمیع کلمات وجودیه که اعراف طیبه‌اند، از رتبه‌ی فاعلیت نور خاتم<sup>(ص)</sup> پدید آمده‌اند و این رتبه‌ی فاعلیت متأخر از جهت عبودیت اوست؛ عبودیت جنبه‌ی قابلیت و انفعال دارد. پس چنان که خداوند در نساء که رتبه‌ی امومت و قابلیت و انفعالیّت دارند، رتبه‌ی فاعلیت نیز قرار داده است، در عالم شهادت هم رسول‌الله<sup>(ص)</sup> را که از جهت عبودیتش قابل و منفعل است، رتبه‌ی فاعلی داد تا روایح طیبیه‌ی کلمات وجودیه یعنی روایح تکوین که از عالم انفاس استشمام می‌شود، به طریق اولی از روح و نور ختمی نیز استشمام شود. چون طبیعت کلیه‌ی یاد شده حامل

همه‌ی آنهاست، نسبت به آنها امّ است و از این طبیعت کلیه نیز روایح تکوین استشمام می‌شود؛ بنا بر این، آن، فاعل منفعل است و چون طیب و بوی خوش، عَرَض و قائم به جوهر است، «طیب» را پس از نساء آورد که بوی خوش از آن جوهر قابل منفعل و صاحب رتبه‌ی فاعلیت و واسطه در فیض، استشمام شود.

شیخ در مناقب در منقبت حضرت رسول (ص) می‌گوید: «اب الاکوان بفاعلیته و امّ الامکان بفاعلیته» و این عبارت شیخ در این مقام فصوص، شرح و تفصیل آن است» (ممد الهمم در...، ۶۱۲).

### فصل هفتم: المثل الاعلی الالهی

حقیقت خاتم انبیاء (ص) در مقام فاعلیت، مثلّ اعلاّی الهی است، (وَلِلّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) (نحل، ۵۰) مثلّ یعنی: حجت، صفت و حدیث و مثلّ عبارت است از تنزیل شیء مجهول از مرتبه‌ای که رسیدن و احاطه بر آن ممکن نباشد، به مرتبه‌ای که با آن مرتبه مناسبت داشته باشد و بتوان آن را تعقل کرد؛ پس حقیقت مثلّ عبارت است از مرتبه تفصیل و تبیین شیء و هر مُفَصَّلِی برای مرتبه فوق، مثلّ، مرتبه و صفت محسوب می‌شود.

از آنجایی که خداوند سبحان از صفات مادی و امکانی منزّه است و معرفت او، برای احدی ممکن نیست، لذا وقتی اراده خلق انسان نمود، تمام صفات او را مثلّ برای صفات خویش قرار داد، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، (بقره، ۳۱) بنا بر این انسان کامل می‌شود مثلّ اعلاّی الهی، «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (روم، ۲۷) پس مثلّ اعلی که حجت الله و همان سرّ آل محمد (ص) است، اعلی از هر مثلّ می‌باشد؛ زیرا هر اسم، خبر از صفت خاص یا شأن مخصوص از صفات الهی می‌دهد؛ اما انسان کامل و مقام ختمی (ص) که جمیع اسماء الهی را داراست، بیانگر تمام جمال و جلال الهی است.

### فصل هشتم: هیولی العوالم الغیر المتناهی

ذات مقدس رسول خدا (ص) در مرتبه قابلیت، هیولای عوالم غیرمتناهی است. «در صحف اهل عرفان محقق است که صادر نخستین، نفس رحمانی است و آن اصل اصول و هیولای عوالم غیرمتناهی و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلّی ساری، رقی منشور، وجود

منبسط و نور مرشوش نیز می‌کنند.

نَفَسِ رَحْمَانِي رَا حَقِيْقَتِ مُحَمَّدِي<sup>(ص)</sup> نِيْز مِيْ گُوِيْنْد، زِيْرَا نَفْسِ اَعْدَلِ اَمْزَجِهْ كِهْ نَفْسِ مَكْتَفِيَهْ اِسْت، بِهْ حَسْبِ صَعُوْدِ وِ اَرْتَقَايِ دَرْجَاتِ وِ اَعْتَلَايِ مَقَامَاتِ عَدِيْلِ صَادِرِ اَوَّلِ مِيْ گَرْدَد؛ هِرْ چَنْدِ اَزْ حَيْثِ بَدُوْ تَكُوْنِ وِ حُدُوْثِ هَمْچُوْنِ دِيْگَرِ نَفُوْسِ عِنْصَرِيَهْ جِسْمَانِيَهْ اِسْت، بَلَكِهْ فِرَاتِرِ اَزْ عَدِيْلِ مَذْكُوْر، اِتْحَادِ وُجُوْدِيْ بَا وُجُوْدِ مَنبَسْطِ مِيْ يَابَد. دَرِ اَيْنِ مَقَامِ جَمِيْعِ كَلِمَاتِ وُجُوْدِيَهْ، شُئُوْنِ حَقِيْقَتِ اَوْ مِيْ گَرْدَد، اَيْنِ نَفَسِ كِهْ وُجُوْدِ مَنبَسْطِ اِسْت، چُوْنِ اَصْلِ جَمِيْعِ تَعْيِيْنَاتِ وِ كَلِمَاتِ وِ جُوْدِيَهْ اِسْت، وِيْ رَا بِهْ لِحَاظِ اَصْلِ بُوْدُنِ كِهْ فَاعِلِ اِسْت، «اَبِ الْاَكْوَانِ» گُوِيْنْد، چَنَانِ كِهْ بِهْ لِحَاظِ اَيْنِ كِهْ هِيُوْلَايِ تَعْيِيْنَاتِ وُجُوْدِيَهْ وِ قَابِلِ اِسْت، اَنْ رَا اَمْ عَالَمِ اِمْكَانِ دَانَنْدِ وُچُوْنِ نَفْسِ مَكْتَفِيَهْ دَرِ قُوْسِ صَعُوْدِ قَابِلِ اِتْحَادِ وُجُوْدِيْ بَا وِيْ اِسْت، بِهْ اَوْصَافِ وِيْ مَتَّصِفِ مِيْ شُوْدِ وِ بَدِيْنِ طَرِيْقِ، هَمْ اَزْ جَنْبِهِيْ فَاعِلِيْ، «اَبِ الْاَكْوَانِ» مِيْ گَرْدَدِ وِ هَمْ اَزْ جَنْبِهِيْ قَابِلِيْ «اَمْ عَالَمِ اِمْكَانِ» وِهْمِيْنِ طُوْرِ دَرِ دِيْگَرِ اَوْصَافِ كَمَالِيَهْ.

### بیان سریان ولایت در اصطلاح اهل عرفان

و نیز بدان که مراد از سریان ولایت که در السنه اهل تحقیق دائر است، همین سریان وجود منبسط و نَفَسِ رَحْمَانِي و فیض مقدس است، چنان که فرموده‌اند: وجود و حیات جمیع موجودات به مقتضای قول خدای تعالی «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيًّا»، (انبیاء، ۳۰) به سریان ماء ولایت، یعنی: نَفَسِ رَحْمَانِي اِسْت که به منزلت هیولی و به مثبت ماده‌ی ساری در جمیع موجودات است. (تلخیص از رساله وحدت، ۹۵) هیولای اولی در صحف عرفانی، بر صادر اول اطلاق می‌شود، چه این که نفس ناطقه را هم به جهت اشتراک با هیولای اولی در جنبه‌ی قبول و پذیرش، هیولی می‌گویند.

فرق بین هیولای عالم طبیعت با هیولای عقلانی و صادر نخستین این است که نفس را هم می‌گویند هیولی، ماده عالم جسمانی را هم می‌گویند هیولی، صادر اول نظام هستی را نیز می‌گویند هیولی؛ اما این که می‌گویند هیولای نفس و عقل هیولانی با آنی که هیولای مادی خارجی است، چقدر تفاوت دارد، مثلاً هیولای آب در عالم طبیعت، صورت آب را که پذیرفت دیگر نمی‌تواند صورتی دیگر بپذیرد، مگر آن که کون و فساد شده باشد، یعنی: صورت آب را از دست داده تا صورت هوا را بپذیرد. هیولای عالم طبیعت یک صورت را بیشتر نمی‌تواند داشته باشد، برخلاف هیولای نفسانی که نفس ناطقه است، این دیگر یک



هیولا و یک رِقّ منشوری است که آنچه از صور را که پذیرفت، نگه می‌دارد و عین ذاتش می‌گرداند.

اما سبحان الله از هیولای اولی در اصطلاح اهل عرفان، آن نَفَسِ رحمانی، صادر اول، فیض منبسط، تجلی ساری، امداد الهی، اسم اعظم، اب الاکوان، ام‌عالم امکان، نور مرشوش، معلّم اول، ظلّ ممدود، تعین اول، حقیقت‌محمّديه<sup>(ص)</sup> و آن رِقّ منشوری است که جمیع کلمات وجودی عالم هستی در آن نقش بسته و آن خزانه جامعه‌ای است که کلمات غیرمتناهی جهان را می‌پذیرد.

### فصل نهم: «روح الأرواح و نور الأشباح»

حقیقت ختمی مرتبت<sup>(ص)</sup> روح ارواح مجرده و نور اجساد ظلمانیه است. انسان کامل از آن جهت که با جوهر کل، با نَفَسِ رحمانی و با آن عمود قائم اتحاد وجودی پیدا می‌کند، همه کلمات نوری به او می‌پیوندند؛ بر این اساس، جهان خارج می‌شود اعضاء و جوارح این حقیقت ختمی<sup>(ص)</sup> و او می‌شود روح و جان جانان. آن هر کجا بخواهد تصرف می‌کند و از آنجائی که در عالم صغیرانسانی، قلب مبدأ فیوضات ظاهره و روح منشأ فیوضات باطنه است، در عالم کبیر انسانی نیز حقیقت انسان کامل و مقام ختمی<sup>(ص)</sup> برحسب روحیت واسطه‌ای فیوضات معنویّه الهیّه و در مقام قلبیه، واسطه‌ای فیوضات حسیّه الهیّه است، بدین جهت حقیقت خاتم<sup>(ص)</sup> را قلب عالم امکان می‌گویند.

### مرآت جهان نمای حق هم در مقام جمع و هم در مقام فرق

چون انسان کامل مظهر ذات اقدس اله و مرآت جهان نمای حق است هم در مقام جمع و هم در مقام فرق، و دارای مرتبه‌ی وحدت وجودی و کثرت شهودی است، بنابراین انسان کامل و حضرت ختمی مظهر احدیة الجمع و الحقیقة الکلیة الشهودیة است و تمام فیوضات تجلیات ابتدا بر حقیقت این انسان کامل افاضه می‌شود و از آن جا بر سایر مظاهر منشعب می‌گردد. پس این انسان خاتم به منزله‌ی روح و به مثابه‌ی قلب عالم امکان است و سایر موجودات به منزله‌جسد و رعایای آن هستند و آن حقیقت را رعایت این رعایا برحسب درجات هر یک لازم است و هر یک از این رعایا را نیز اطاعت به اندازه‌ی استعدادهای خود واجب است.





مطلب دیگر این که وجود مظهر خاتم انبیا<sup>(ص)</sup>، جان جانان است و بر جان ما از خود ما اولی است، جان ما نسبت به جان جانان مثل تن ماست در برابر جان، همان طوری که تن در تحت سلطه جان است، جان ما هم تکویناً در تحت ولایت آن جان جانان است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب، ۶).

اما این که وجود مقدس رسول خدا<sup>(ص)</sup> نور عالم امکان است، قرآن کریم از این نور تعبیر به سراج می‌کند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب، ۴۵-۴۶) سراج چراغ است که در میان تاریکی می‌درخشد، به همین جهت قرآن کریم از شمس نیز به سراج تعبیر می‌کند: «وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا» (نوح، ۱۶) چراغ شمس نیز در میان تاریکی قرار گرفته است به این معنی که اگر کسی در یک افق اعلی، جهان جسمانی را بنگرد می‌بیند که فضایی - الی ماشاءالله - تاریک و در میان این تاریکی یک چراغ روشن است و فضای حول خود را روشن کرده است، شمس حقیقت وجود خاتم<sup>(ص)</sup> نیز حول و پیرامون خود را روشن کرده است، یعنی: جهان امکان به نور او روشن و به ظهور او ظاهر است و هر کس بر اثر تقرب به این سراج منیر به اوصاف او متصف باشد، نور و ظهور او بیشتر و آثار وجودی او قوی تر می‌گردد.

### فصل دهم: خالق اصباح الغیب، رافع ظلمة الریب

اصباح، جمع صبح است، «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر، ۱۸) و مراد از غیب، مطلق تاریکی است. ذات بی نظیر خاتم انبیا<sup>(ص)</sup> به جهت نور اشباح و سراج منیر بودن، شکافنده‌ی تاریکی‌ها و پدید آورنده‌ی صبح امید و روشنی است. آن حضرت چون مظهر تام «هو الظاهر» است، ظهور و بروز تمام موجودات به نور اوست، اگر قرآن کریم فرمود: «فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا»، (انعام، ۹۶) رسول خدا<sup>(ص)</sup> خلیفه الله است و خلیفه باید کار مستخلف عنه را انجام دهد، پس به‌اذن الله می‌شود: «فَالِقُ الْأَصْبَاحِ».

#### مظهر خاص اسم «الرَّحْمَنُ»

حقیقت محمدی<sup>(ص)</sup> به اعتبار تصرف در وجود، از حیث غیب و شهود و ظاهر و باطن، مظهر خاص اسم «رحمان» است و مظهر رحمان، عرش حق است، چه این که حقیقت ختمی به

اعتبار وجود عقلی و روحی، مظهر اسم رحمان و به اعتبار نفس و روح متصاعد، مظهر اسم رحیم است.

پس حقیقت ختمی<sup>(ص)</sup> مظهر اسم «الرحمن» است؛ لذا به او «فالق اصباح» می‌گویند، او که واسطه فیض وجود است و همه موجودات از تجلیات اویند، و این که جمیع کلمات وجودی به واسطه آن نفس رحمانی او، از عالم علم به عین ظهور یافتند، در این مطالب لطائف فراوانی است که اهل آن می‌دانند.

وجود مقدس رسول خدا<sup>(ص)</sup> زداینده‌ی ظلمت شبهات و ریب است. از ریب به ظلمت تعبیر کردن خیلی رسا و قابل دقت است؛ زیرا انسانی که مردد است و شک و ریب در زندگی او وجود دارد در واقع زندگی او تاریک است و وقتی به یقین رسید، می‌بیند چقدر روشن شده و احساس سبکی می‌کند. امام سجاده<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «وَ انجَلَّتْ ظُلْمَةُ الریبِ عن عقائدهم و ضمائرهم»، واقعاً ریب و شک، ظلمت و تاریکی است و یقین نور است، روشنی است، عارفان واقعی کسانی هستند که این ظلمت و تاریکی از عقاید آنها و ضمائر آنها زایل شده است، هم در اعتقادات به یقین رسیده‌اند، یعنی: در بُعد اندیشه و جهان بینی، هیچ‌گونه شک و تردید ندارند. اعتقادشان بر پایه های یقین استوار است، و هم در بُعد عمل گرفتار ظلمت‌های ریب و شک نیستند، در هر دو بُعد علم و عمل نور فروزان یقین بر زندگی آنان فروغ افکنده است.

### نور یقین بهترین نعمت خداوند منان

بهترین نعمتی که خداوند منان به دل‌های صاحب دلان می‌دهد، نور یقین و اطمینان است و سخت‌ترین آسیبی که خداوند قهار بر دل‌های دردمندان می‌نهد، شک و تردید و دودلی در تمام شئون علمی و عملی زندگی است، این که عده‌ای دائماً کاسه چه کنم، پیش روی آنها است، اثر همین تاریکی است، اما کسانی که در تمام شئون نظری و عملی ظلمت ریب را از عقاید و ضمائر خود زدوده اند، اینها در هیچ کاری نمی‌مانند، حیران و سرگردان نیستند (حضور و مراقبه، ۱۱۱).

وجود مبارک خاتم انبیاء<sup>(ص)</sup> چون سرچشمه لایزال نور الهی و سراج منیر عالم امکان است، به تمام راهیان کوی ولایت و محبت، نور علم و یقین افاضه می‌کند و همه مشتاقان کوی معرفت را از ظلمت ریب و گمراهی رهانده و در مسیر نور و صراط مستقیم هدایت می‌کند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره، ۲۵۷) این خروج از

ظلمت و ورود به وادی نور به واسطه خلیفه الله اعظم، حضرت خاتم (ص)، است.

### فصل یازدهم: مَحْتَدِ التَّسْعَةِ وَالتَّسْعِينَ

«مَحْتَدِ» در لغت یعنی اصل. در منتهی الارب گوید: «مَحْتَدِ، كَمْتَرِلِ اصل، يُقَالُ فلانٌ مِنْ مَحْتَدِ صدق» و مقصود از «مَحْتَدِ» در اینجا، اصل و مظهریت است، یعنی: وجود مقدس حضرت ختمی (ص) اصل و مظهر نود و نه اسم از اسماء حسناى ذات اقدس اله است.

حکیم نوری<sup>(۵)</sup> در باره این اسماء می گوید: «حم، ای الجامع لجوامع الاسماء الحسني التي هي تسعة وتسعون اسماً من اَحْصِيها دَخَلَ الْجَنَّةَ، اِذِ الحَاءُ بَيْنَها تسعة والميمُ كذلك تسعون و الجامعُ هي الحقيقةُ المحمديةُ و هي حقيقةُ حقائق الاسماء كُلِّها» «حم» به زبان رمز اشاره به نود و نه اسم از اسماء حسناى الهی است؛ زیرا «حا»، ۹ و «میم»، ۹۰ می باشد و حقیقت محمدیه دارای این نود و نه اسم از اسماء الهی است. (شرح مناقب، ۴۳)

این اسماء بنا بر آنچه که در کلمات دُرربار ائمه طاهرین، آمده و جناب شیخ اکبر محیی الدین عربی در کتاب انشاء الدوائر ذکر کرده است، عبارتند از: الله، الرب، الملك، القدوس، السلام، المؤمن، المهيمن، العزيز، الجبار، المتكبر، العلي، العظيم، الظاهر، الباطن، الاول، الآخر، الكبير، الجليل، المجيد، الحق، المين، الواجد، الماجد، الصمد، المتعالي، الغني، النور، الوارث، ذوالجلال، الرقيب، الحي، الشكور، القهار، القاهر، المقندر، القوي، القادر، الرحمن، الرحيم، الكريم، الغفار، الغفور، الودود، الرؤوف، الخليم، الصبور، البر، العليم، الخبير، المحصي، الحكيم، الشهيد، السميع، البصير، المبدي، الوكيل، الباعث، المجيب، الواسع، الحسيب، المقيت، الحفيظ، الخالق، الباري، المصور، الوهاب، الرزاق، الفتاح، القابض، الباسط، الخافض، الرافع، المعز، المذل، الحكم، العدل، اللطيف، المعيد، المحيي، المميت، الوالي، التواب، المنتقم، المقسط، الجامع، المغني، المانع، الضار، النافع، الهادي، البديع، الرشيد. این نود و نه اسم از اسماء ذات و صفات و افعال، وقتی با هفت اسم از امهات اسماء یعنی الحيات، الكلام، القدرة، الارادة، العلم، السمع و البصر جمع بشود، می شود نود و نه اسم.

جناب عبدالکریم جیلی در کتاب «الکمالاتُ الالهية في الصفات المحمدية» در تبیین



این اسماء نسبت به ظاهر و مظهر تحقیق عمیق عرفانی نموده است.

### فصل دوازدهم: «رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ»

رسول گرامی اسلام رحمت رحمانیه حق تعالی بر جمیع موجودات عالم امکان است، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء، ۱۰۷) از آنجا که خلافت و ولایت خاتم انبیاء<sup>(ص)</sup> از ازل حاصل شده و تا ابد باقی است، بنابر آنچه که فرمود: «كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ»، و حقیقت این نبوت عبارت است از: اطلاع این نبی به استعداد جمیع موجودات به حسب ذات و ماهیات و حقایق آنها و اعطاء حق هر یک از موجودات به لسان استعدادشان، از حیث انبیا ذاتی و تعلیم حقیقی ازلی، که همان ربوبیت و سلطنت کبری است، لذا صاحب این مقام می شود خلیفه اعظم، قطب الاقطاب، انسان کبیر و آدم حقیقی. بر این اساس، این حقیقت کسی است که «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْاِفْلَاكَ» و «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ».

حقیقت محمدیه<sup>(ص)</sup>، به اعتبار نبوت مظهر رحمان است و به اعتبار ولایت کلیه، مظهر اسم رحیم است و به اعتبار وحدت و جهت جامعیت، مقام ولایت و نبوت، مظهر اسم الله است. مشرب وحی عقل است، و مبدء الهام نفس کلی است و مبدأ اصلی وحی و الهام و علت ظهور ولایت و نبوت اسم الله است. اشرف و اکمل مظاهر در وجود، مظهر اسم الله است. مظهر کامل اسم اعظم در انبیاء، حقیقت خاتم<sup>(ص)</sup> و در اولیاء، حقیقت ولویه حضرت علی مرتضی و شاه اولیاء<sup>(ع)</sup> و ائمه ی بعد از اوست. نبی ختمی مرتبت، به اعتبار جامعیت وجودی و تجلی در مظاهر موجودات و سریان در حقایق امکانی و مقام برزخیت وجودی و جمع بین مقام وجوب و امکان، مظهر اسم الله است؛ ولی به اعتبار تصرف در وجود اماته و احیاء و قلب حقایق، مظهر اسم رحمان است (ش. مقدمه قیصری، ۷۱۶).

جناب محقق شارح می گوید:

از آن جایی که صادر بلا واسطه و عقل نخستین و آدم اول، حقیقت محمدی<sup>(ص)</sup> است و آن حقیقت فیض منبسط و نفس رحمانی و مظهر اسم رحمن است، پس تمامی ظهورات مراتب موجودات از مراتب تجلی و



فیوضات اوست. از این روی خداوند سبحان فرمود: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

به عبارت دیگر، حقیقت محمدی (ص) را که صورت وجودی قلم اعلی و صورت معلومیت ذات است، مع التعین الاول، با افتاب ذات احدیت، محاذات تام و مقابله‌ی کامل حاصل است. او خود در استفاضه‌ی نور وجود و سایر کمالات هستی، محتاج به هیچ واسطه نیست، اما سایر حقایق و اعیان را که تاریک نشینان ظلمت امکانند، بی وساطت وجودی که رحمت رحمانیه و رحمت واسعه‌ی حضرت حق است، استضاءه به نور وجود و استفاده‌ی فعلیت و ظهور ممکن نیست. از این رو، الله تعالی می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ».

مطلب دیگر آن که رحمان اسم حق تعالی است به اعتبار جمعیت اسمائی که مبدأ انبعاث وجود بر حقایق جمیع مراتب امکانی است و رحیم اسم خاص است به جهت فیضان کمالات معنوی و انسان کامل و حقیقت ختمی (ص) به اعتبار وجود عقلی و روحی مظهر اسم رحمان است و به اعتبار نفس و روح متصاعد، مظهر اسم رحیم است. از این روی، وجود خاتم انبیاء (ص) می شوند رحمة للعالمین، هم به رحمت رحمانیه، هم به رحمت رحیمیه. سید الحكماء و العارفین حضرت امام خمینی (ره) در کتاب شریف شرح دعای سحر می فرماید: «الرحمة الرحمانیه مقام بسط الوجود، و الرحمة الرحیمیه مقام بسط کمال الوجود، فبالرحمة الرحمانیه ظهر الوجود و بالرحمة الرحیمیه یصل کلُّ الی کماله المعنوی و هدیته الباطنیة.» (ش. دعای سحر، ۷۴) سبحان الله از مقام «رحمة للعالمین» که همه موجودات جهان امکان از ازل تا ابد گدای اویند، اگرچه اکثری بر اثر عدم معرفت نفس به این حقیقت واقف نیستند.

### فصل سیزدهم: سیدنا فی الوجود، صاحب لواء الحمد والمقام المحمود

«سیدنا فی الوجود» در فصول گذشته تبیین شد که جمیع موجودات جهان امکان تجلی ذات مقدس حضرت ختمی مرتبت (ص) است؛ از عقل اول تا هیولای اولی همه، حسنات آن وجود عرشی است. بر این اساس، آن حضرت سید و آقای همه موجودات است و همه در حدوث و بقاء محتاج فیض رحمانی آن خلیفة الله الاعظم هستند.

«صاحب لواء الحمد»، در حدیثی که از آن حضرت نقل شده است، فرمود: «أنا سید

وُلد آدم يوم القيامة، و بيدي لواء الحمد...»، جناب محقق آشتیانی در شرح مقدمه‌ی قیصری در این باره می‌گویند:

«مرتبه‌ی دوم حمد، حمد حق است؛ ذات خود را در مقام ظهور در ملابس و تعینات اسماء و صفات و مرتبه‌ی حضرت علمیه و مقام اعیان ثابت، بعد از این مقام، مرتبه‌ی ظهور حق است به صورت عقل اول، و ظهور در جمیع مراتب تا عالم هیولی کلی. در جمیع این مراتب چون حق متجلی است، حامد حقیقی خود اوست، مجالای ظهور و اظهار جمیع مراتب حمد، از واحدیت و عالم ارواح و نفوس و برازخ، حقیقت انسان کامل است، به واسطه‌ی حمد حق در مقام احدیت وجود و ظهور ذات از برای ذات و محمود و معبود کل، حمد حق از مجالای وجود او سریان در جمیع مراتب می‌نماید. به این اعتبار، بعد از حمد در مقام احدیت وجود - یعنی حمد حق - ذات خود را به ظهور در ملابس اسماء به نحو کثرت در وحدت «كالشجرة في النواة»، حمد انسان کامل مکمل محمدی<sup>(ص)</sup> است در جمیع مراتب و مظاهر حمد» (ش. مقدمه قیصری، ۷۰۲).

اما مقام محمود، این مقام به دو لحاظ اعتبار می‌شود: یکی به واسطه‌ی افضلیت و اقریبیت که بالاتر از این مقامی متصور نیست؛ به این لحاظ صاحب این مقام شایسته و سزاوار هرگونه حمد و ثنا است، این پسندیده‌ترین مقام است. این مقام، محمود همه است، حتی محمود حق تعالی که خداوند سبحان حامد اوست، صاحب این مقام به اسرار نظام هستی و کلمات وجودی آگاه است.

لحاظ دیگر به واسطه‌ی احاطه نسبت به مادون خود است، به این لحاظ جمیع موجودات جهان امکان در دست فیوضات وجودی و کمالی اوست که صاحب این مقام و منزلت عظمی باید تمامی فیوضات را از جانب اعلائی خود - یعنی عالم اله - استفاضه نموده و بر مادون خود افاضه نماید. به این لحاظ این مقام را به مقام شفاعت و رتبه‌ی وساطت تعبیر می‌کنند.

مرحوم فیض<sup>(ه)</sup> در تفسیر صافی، در ذیل این آیه کریمه: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (اسراء، ۷۹)، این روایت را نقل کرده اند:

«في التوحيد عن اميرالمؤمنين<sup>(ع)</sup> في حديث يذكر فيه اهل المحشر ثم



يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ آخَرَ يَكُونُ فِيهِ مَقَامُ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُوَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ  
فِيُثْنِي عَلَيَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمَا لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ ثُمَّ يُثْنِي عَلَيَّ  
الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ فَلَا يَبْقَى مَلَكٌ إِلَّا أَثْنَى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ (ص) ثُمَّ يُثْنِي عَلَيَّ الرَّسُلُ بِمَا  
لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ قَبْلَهُ، ثُمَّ يُثْنِي عَلَيَّ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ يَبْدَأُ بِالصَّادِقِينَ وَ  
الشُّهَدَاءِ ثُمَّ بِالصَّالِحِينَ، فَيَحْمَدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ:  
(عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا) فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ لَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ  
حَظٌّ» (تفسير صافى، ۳، ۲۱۱).

این حدیث نورانی ناظر به لحاظ و اعتبار اول مقام محمود است و حدیث دیگر این که:  
«والعباشی عن احدهما (ع) و فی قوله: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا، قال: هی  
الشفاعة» (همان) این حدیث ناظر به لحاظ و اعتبار دوم مقام محمود است.  
مؤید آنچه که گذشت فرمایش مرحوم علامه‌ی طباطبائی قدس الله نفسه الزکیه  
است در تفسیر قیّم المیزان که می فرماید:

«وَقَدْ وَصَفَ سَبْحَانَهُ مَقَامَهُ بِأَنَّهُ مَحْمُودٌ وَ أَطْلَقَ الْقَوْلَ مِنْ غَيْرِ تَقْيِيدٍ وَ هُوَ  
يَفِيدُ أَنَّهُ مَقَامٌ يَحْمَدُهُ الْكُلُّ وَ لَا يُثْنِي عَلَيْهِ الْكُلُّ إِلَّا إِذَا اسْتَحْسَنَهُ الْكُلُّ وَ  
انْتَفَعَ بِهِ الْجَمِيعُ وَ لَذَا فَسَّرُوا الْمَقَامَ الْحَمُودَ بِأَنَّهُ الْمَقَامُ الَّذِي يَحْمَدُهُ عَلَيْهِ  
جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ هُوَ مَقَامُ الشَّفَاعَةِ الْكَبْرَى لَهُ (ص) يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ اتَّفَقَتْ  
عَلَيَّ هَذَا التَّفْسِيرِ الرِّوَايَاتُ مِنْ طَرَفِ الْفَرِيقَيْنِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) وَ أئِمَّةِ أَهْلِ  
الْبَيْتِ» (الميزان، ۱۳، ۱۷۶).

از این که خداوند سبحان مقام وجود خاتم انبیاء (ص) را به محمود توصیف نمود و این  
وصف مطلق و بدون قید عنوان گردید، معلوم می شود همه موجودات حامد آن هستند و همه  
حامد و ثناگو نمی شوند مگر این که همه آن مقام را نیک بشمارند و جمیع موجودات از آن  
بهره مند باشند، لذا مقام محمود را تفسیر کردند به مقامی که جمیع خلایق، آن را حمد و ثنا  
می گویند و این مقام شفاعت کبری در روز قیامت است، و روایات وارده از طریقین بر این  
تفسیر اتفاق نظر دارند.

### فصل چهاردهم: المبرقع بالعماء حبيب الله محمد المصطفى (ص)

#### موارد استعمال «عماء» در کتب عرفانی

حضرات اهل عرفان لفظ «عماء» را بیشتر در دو مورد استعمال می‌کنند: مورد اول: علامه قیصری در فصل اول مقدمه شرح فصوص الحکم می‌گوید: حقیقة الوجود اذا أخذت بشرط ان لا يكون معها شيء فهي المسماة عند القوم بـ «المرتبة الاحدية» المستهلكة جميع الاسماء والصفات فيها و تسمى «جمع الجمع» و «حقیقة الحقایق» و «العماء» ايضاً» (شرح فصوص، ۱، ۴۷).

حقیقت وجود اگر به شرط لای از تعینات لحاظ شود و لحاظ صفتی و نعتی و اسمی در آن نشود، این حقیقت در لسان اهل معرفت به مقام و مرتبه‌ی احدیت و احدیت ذاتیه که در آن جمیع اسماء و صفات مستهلک‌اند، تعبیر شده است. این مرتبه را مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق و مقام و مرتبه‌ی عمائیه نیز نامیده‌اند. در این مقام آنچه که وجود را از صرافت خارج نماید و تعین بدهد، اگرچه آن تعین، تعیین اسمی و صفتی باشد، ملحوظ نیست و حقیقت وجود به شرط لای از جمیع تعینات است.

مورد دوم: «و مرتبة الانسان الكامل عبارة عن جمع جميع المراتب الالهية و الكونية، من العقول و النفوس الكلية و الجزئية، و مراتب الطبيعة الي آخر تترلات الوجود، و تسمى بـ «المرتبة العمائية» ايضاً فهي مضاهية للمرتبة الالهية ولا فرق بينهما الا بالربوبية والمربوبية، لذلك صار خليفة الله» (مقدمه قیصری، ۵۴).

مرتبه‌ی انسان کامل و حقیقت ختمی (ص) که از آن تعبیر به مرتبه‌ی عمائیه نموده‌اند، جامع جمیع مراتب الهیه و کونیه از عقول و نفوس و عالم برزخ و مثال و عالم طبع و ماده است، این حقیقت (انسان کامل) مضاهی و محاذی مرتبه‌ی الهیه است. فرق بین این مرتبه و مرتبه‌ی الهیه به اعتبار ربوبیت و مربوبیت است. حقیقت محمدیه (ص) مربوب و مرتبه‌ی الهیه رب این حقیقت است. چون این حقیقت، مظهر اسم اعظم است و سایر اسماء محکوم به حکم اسم اعظمند، لذا مظهر اسم اعظم ظاهر در جمیع مظاهر است. این که مرتبه‌ی انسان کامل و حقیقت خاتم (ص) را مرتبه‌ی عمائیه نامیده‌اند، به اعتبار صعود و اعتلاء و ارتقاء و وصول انسان کامل است به مرتبه‌ی عمائیه که برزخ بین غیب مطلق و مرتبه‌ی واحدیت است.





سینه آن گنجینه‌ی قرآن فراقست و بس سینه‌ی سیمینه‌ی سر خیل خوبانست و بس  
 نغمه‌ی عنقای مُعرب آید از آنسوی قاف مشرق شمس حقیقت قلب انسانست و بس  
 قرصه‌ی مهر و مه اندر عرصه‌ی کیهان دل روشنی شعله‌ی شمع شبستانست و بس  
 غرقه‌ی دریای نور وحدت اندر کثرتش هر طرف رو آورد بر روی جانانست و بس  
 ماء دافق کون جامع از غمایش تا عماست لوحش الله عقل در این نکته حیرانست و بس  
 (حسن زاده آملی، ۴۰۶).

اما «حبيب الله محمد المصطفى<sup>(ص)</sup>» یگانه حبيب خدا به نام نامی و اسم گرامی محمد مصطفی<sup>(ص)</sup> است.

قبلاً بیان شد که محبت اصیل، قابل تام می‌خواهد، قابل تام کسی است که دارای مزاج عدل بوده باشد و عدل امزجه مزاج حضرت خاتم الانبیاء<sup>(ص)</sup> است، لذا اسم شریف حبيب الله مختص به آن حضرت است.

#### سخن گفتن رسول خدا<sup>(ص)</sup> با حقیقت خود

براساس مبانی گذشته و تبیین مقام بی‌نظیر حضرت خاتم<sup>(ص)</sup> در عالم امکان، این مطلب روشن می‌شود که وجود مبارک آن حضرت با هیچ کس به اندازه عقل خویش سخن نگفت، مرحوم کلینی<sup>(ه)</sup> در اصول کافی این حدیث نورانی را از حضرت امام صادق<sup>(ع)</sup> نقل نمود که: «عن ابي عبد الله<sup>(ع)</sup> قال: ما کلم رسول الله<sup>(ص)</sup> العباد بکنه عقله قط. و قال: قال رسول الله<sup>(ص)</sup>: انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم» (اصول کافی، ۱، ۲۳). هرگز خاتم انبیاء<sup>(ص)</sup> به عمق فکر خود با احدی سخن نگفت، زیرا آن حضرت مأمور بود به میزان عقل مخاطب سخن بگوید نه به میزان اندیشه خود، در شرح این حدیث شارحان اصول کافی نظیر صدر المتألهین<sup>(ه)</sup> و آنهایی که از این مشرب برخوردارند، اهل بیت عصمت و طهارت را استثناء کرده و گفته‌اند رسول خدا<sup>(ص)</sup> به عمق عقل خود با علی و آل علی سخن می‌گفت و آنها هم می‌فهمیدند؛ چون علی<sup>(ع)</sup> به منزله جان رسول الله<sup>(ص)</sup> است.

#### بیان: «لیس کمثله شیء»

این آیه کریمه را به دو اعتبار می‌توان معنا کرد؛ یکی این که کاف زائد و برای تأکید

باشد. به این اعتبار، «لیس کمثله شیء»، یعنی: مثل او شیئی نیست، غایت امر این که «کاف» تأکید این معناست، خلیفه خدا در میان بشر در عصر خود، قطب‌است و مثل ندارد.

معنای دیگر این که «کاف» زائد نباشد، بر اساس مبانی عقلی و نقلی، انسان به حول و مشیت الهی، با سیر و سلوک در موهبت‌های الهی و مقامات انسانی صاحب درجات و فضایی می‌شود، صاحب نفس قدسی و مؤید به روح‌القدس می‌گردد و در اعتلای وجودی، خلیفه‌الله می‌گردد و خلیفه باید به صفات مستخلف عنه متصف باشد، صاحب خلافت می‌شود؛ خلیفه و جانشین نیز در میان بشر در عصر خود قطب است و مثل ندارد. وجود مبارک رسول خدا<sup>(ص)</sup> با حقیقت محمدیه<sup>(ص)</sup> که گاهی به صور انبیاء و اولیاء گذشته و گاهی هم به صورت خاتم، ظهور می‌کند، مظهر تام «لیس کمثله شیء» است و از این رو، همانند و شریکی ندارد و فرد است. چون این حقیقت مایه ظهور اولین فرد و تعیین اول است، جهان امکان با او شروع شد و با او ختم گردید. چون آن حضرت خاتم است، بعد از او کسی نیست. هر چه هست و هر که هست، همه ظلّ اویند، نه تنها نبی و رسولی بعد از او نیامد، بلکه انسانی هم نیامد، اینها همه شعاع وجودی خاتم‌اند، بر این اساس، جهان امکان با او شروع و به اoxتم شده است، از این جهت، مبدأ و معاد نشئه امکان، آن وجود عرشی است، زیرا او، مظهر «لیس کمثله شیء» و مظهر «هو الاول والاخر» است؛ بنابراین رسالت با او شروع و نبوت به او ختم گردید.

پایان این نوشتار، مزین می‌شود به اشعار حکیم متأله استاد عظم‌الشأن حضرت آیه‌الله حسن‌زاده آملی دامت برکاته:

|                                      |  |
|--------------------------------------|--|
| کشف محمدی گرت بارقه‌ای عطا کند       | نطقه ادّعی از لو کشف الغطا کند           |
| نفس نفیس احمدی جامع لوح سرمدی        | نَفث صد و چهارده سورت دلگشا کند          |
| نور ولایت ولی وصی مصطفی علی          | فسحت عرصه‌ی دلت نزهت ماسوا کند           |
| سورت هل اُتی بسرّ غایت صورتش دهد     | طلعت طینت تو را فضّه هل اُتی کند         |
| درد مجازی آن بود چاره‌ی او دوا کند   | درد حقیقی آن بود چاره‌ی او دعا کند       |
| این همه لطف خواجه با بندگی مجاز ماست | ار به حقیقت آن بود خواجه به ما چه‌ها کند |
| هر که لسان قال او وفق زبان حال او    | حاجت خود ادا کند حاجت او روا کند         |

## کتاب شناسی

### - قرآن.

- حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک نکته، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳. ق.
- کلینی، ثقة الاسلام، اصول کافی، الطبعة الثانية، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸.
- فیض کاشانی، محمدابن مرتضی (محسن)، تفسیر صافی، الطبعة الثانية، تهران: مکتبة الصدر، ۱۴۱۶. ق.
- آشتیانی، جلال الدین، شرح مقدمه ی قیصری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه ی علمیه قم، ۱۳۷۵.
- ابن العربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، بیروت: دار صادر، بی تا.
- علی تُرکه اصفهانی، صائن الدین، تمهید القواعد، صائن الدین علی بن محمد التُرکه، قم: انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲.
- حسن زاده آملی، حسن، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه ی علمیه قم، ۱۳۷۹.

